

تاریخ سیاسی آمریکا

درآمدی خیلی کوتاه

www.ketab.ir



سرشناسه: کریچلو، دونالد تی.

عنوان و نام پدیدآور:

تاریخ سیاسی آمریکا: درآمدی خیلی کوتاه/ دونالد تی. کریچلو؛

ترجمه ابراهیم توبه یانی، سید عبدالمجید طباطبایی لطفی؛

مشخصات نشر: تهران: لوگوس، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۱۴۶ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۲۸۸-۷۱-۲

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: [2015]. American political history: a very short introduction

یادداشت: کتابنامه

موضوع: فرهنگ سیاسی، ایالات متحده، تاریخ: ایالات متحده، سیاست و حکومت:

شناسه افزوده: توبه یانی، ابراهیم، ۱۳۴۲-، مترجم

شناسه افزوده: طباطبایی لطفی، سید عبدالمجید، ۱۳۴۶-، مترجم

رده بندی کنگره: E۱۸۳

رده بندی دیویی: ۳۲۰/۰۹۷۳

شماره کتاب شناسی ملی: ۷۵۷۱۰۵۸

وضعیت رکورد: فیبا

تاریخ سیاسی آمریکا: درآمدی خیلی کوتاه

ال. سندی میزل، ترجمه ابراهیم توبه یانی، سید عبدالمجید طباطبایی لطفی

طراح جلد: حسین راست منش

ویراستار: سید علی اصغر سلطانی

شمارگان: ۴۰۰

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۲۸۸-۷۱-۲

چاپ اول: ۱۴۰۰



برای مشاهده اطلاعات بیشتر کد فوق را اسکن کنید و به وبسایت نشر لوگوس بروید.

قیمت: ۷۰۰۰۰ تومان

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکریر یا تولید مجدد آن کلاً یا جزئاً، به هر شکل اعم از چاپ، فتوکپی،

اسکن، صوت، تصویر یا انتشار الکترونیک بدون اجازه مکتوب از نشر لوگوس ممنوع است.

ایمیل: info@irlogos.com

تماس با مرکز پخش: ۰۹۰۲۱۵۴۰۰۴۲

فروشگاه بروخط لوگوس: www.irlogos.com

فهرست

مقدمه	۱
فصل ۱. سیاست قانون اساسی، ۱۷۸۷-۸۹	۷
فصل ۲. افراد ستیزه‌جو و احزاب سرسخت در اوایل جمهوری، ۱۷۸۹-۱۸۲۴	۱۷
فصل ۳. عصر دموکراسی، ۴۴-۱۸۱۶	۳۱
فصل ۴. سیاست برده‌داری: مقدمه جنگ داخلی، ۶۰-۱۸۴۴	۴۵
فصل ۵. سیاست در جنگ و بازسازی، ۷۶-۱۳۶۱	۵۹
فصل ۶. ناامیدی در عصر سرمایه‌دارهای ثروتمند و واکنش ترقی‌خواهانه، ۱۸۷۷-۱۹۱۸	۷۳
فصل ۷. رونق، رکود و جنگ جهانی، ۴۵-۱۹۲۰	۸۹
فصل ۸. سیاست در اوایل جنگ سرد، ۷۴-۱۹۴۵	۱۰۵
فصل ۹. سیاست بی‌سامان ادامه‌دار، ۱۹۷۴ تا کنون	۱۲۱
منابع	۱۳۵
منابعی برای مطالعه بیشتر	۱۳۷

مقدمه

نیاکان مؤسس که قانون اساسی ایالات متحده را در سال ۱۷۸۷ تهیه کردند، از احزاب سیاسی، دموکراسی عمومی و دولت متمرکز ترس داشتند. برخلاف این احساسات، سیاست ملی حاصله درگیری شدید حزبی، گسترش مداوم حق رأی و گسترش قدرت فدرال را در بر داشته است. در اوایل، عرصه سیاست آمریکا گویی به یک ورزش خونین تبدیل شده بود که طی آن نامزدهای سیاسی و صاحب منصبان مخالفان را با روش های منفی و غالباً شرورانه مورد حمله قرار می دادند تا آرا حوزه های انتخاباتی رشد کرده و پرمفعت را از آن خود کنند. در دهه ۱۸۳۰ همه سیاستمداران، با هر وابستگی حزبی که داشتند، خود را دموکرات و «مرد مردم» معرفی کردند. تنها وجه مشترک بین بنیان گذاران رؤیای جمهوری جدید بود و حاصل آن، ایمان عمیق به دولت مبتنی بر قانون اساس بود.

این درآمد بسیار کوتاه، چگونگی تغییر سیاست ملی را از آنچه در سال ۱۷۸۷ تصور می شد و آنچه در پی آمد، بررسی می کند. چهار مضمون اصلی در این مطالعه مختصر از تاریخ سیاسی آمریکا پدیدار می شود: شدت و تداوم حزب گرایی و قطب بندی؛ گسترش مداوم حوزه های اخذ رأی به منظور فراگیرتر شدن؛ ادامه بحث درباره نقش و قدرت دولت فدرال؛ و اهمیت قانون اساسی در چارچوب بندی بحث سیاسی.

احزاب سیاسی در اوایل دولت اول جورج واشنگتن ظهور کردند که باعث انزجار و

ناامیدی وی شد. توماس جفرسون و جیمز مدیسون اولین حزب سیاسی، یعنی حزب دموکرات-جمهوری خواه را تشکیل دادند. در مقابل، الکساندر همیلتون و جان آدامز تشکیل حزب فدرالیست را تنظیم کردند. اینها در ابتدا به خوبی در سطح ملی سازماندهی نشده بودند، اما رهبران ایالتی و محلی آنها را راه اندازی کردند. احزاب از طریق استدلال و تهییج رأی دهندگان - مردان سفیدپوست - را مخاطب قرار می دادند. آنها روزنامه ها را برای انتقال پیام حزبی خود به رأی دهندگان خریداری کردند.

به دنبال جنگ ۱۸۱۲ با اروپا، حزب فدرالیست محلی مستقر در نیوانگلند، سیاست آمریکا یک آرامش کوتاه مدت، «دوران احساسات خوب» را تجربه کرد. ظهور دموکراسی جکسونی در اواخر دهه ۱۸۲۰ منجر به ایجاد حزب ویگ شد و با فروپاشی آن در دهه ۱۸۵۰، حزب جمهوری خواه تشکیل شد. فقط در اواخر قرن نوزدهم بود که سیستم دو حزبی متشکل از احزاب دموکرات و جمهوری خواه به خوبی توسعه یافت. حتی در هنگام استقرار سیستم دو حزبی، طیف گسترده ای از احزاب دیگر تشکیل شد، که می توان از میان آنها به حزب نو نائین،^۱ حزب گرین بک^۲ و حزب مردم^۳ اشاره نمود. جنبش تأسیس احزاب کم رنگ از این دست تا قرن بیستم با حزب پیشرو، حزب سوسیالیست، حزب اصلاحات و حزب لیبرتریان^۴ ادامه یافت. با این وجود، احساسات ضد حزبی همچنان در قدرت سیاسی آمریکا باقی مانده است. عموم مردم آمریکا نسبت به حزب گرایی احتیاط می ورزیدند، و همچنان حس آمیخته از انزجار و اشتیاق نسبت به سیاست، به عنوان عرصه ای خونین، داشتند.

توسعه احزاب سیاسی هم زمان با گسترش حوزه های انتخاباتی صورت گرفت. محدودیت در حقوق رأی دادن بر اساس صلاحیت های مالکیت برای مردان سفیدپوست در دهه ۱۸۳۰ در بیشتر ایالت ها از میان برداشته شد. به مردان سیاه پوست پس از جنگ داخلی حق رأی اعطا شد، اگرچه تدابیری برای جلوگیری از مشارکت کامل سیاه پوستان در ایالت های جنوبی وضع شد. در اوایل قرن بیستم به زنان حق رأی داده شد و در اواسط قرن بیستم قانونی برای اطمینان از اعطا حق رأی به سیاه پوستان تصویب شد. گسترش حق رأی از طریق جنبش های اجتماعی و مبارزات سیاسی حاصل شد.

گسترش رأی دهندگان لحن سیاست آمریکا را تغییر داد. نامزد هایی که برای

1. the Know-Nothing Party
2. the Greenback Party
3. People's Party
4. Libertarian

کاندیداتوری نامزد می شوند، خود را نماینده طبقه متوسط آمریکایی ها معرفی می کردند و علیه نخبگان و نخبه گرایی تجمع می کردند. پویش علیه «سیاست به طور معمول»، استعمار، سیاست پشت پرده و واشنگتن دی سی به موضوعات رایج بدل شد.

گسترش رأی دهندگان همچنین به این معنی بود که احزاب سیاسی مجبور بودند ائتلاف های آشفته ای را بر اساس منافع مشترک تشکیل دهند. گروه های منطقه ای، اقتصادی، نژادی، قومی و جنسیتی باید توسط احزاب و نامزدها با دقت تحت قاعده و اصول معینی تنظیم می شدند. تغییر اتحادها به این معنی بود که نامزدها در صورت پیروزی در انتخابات باید انعطاف پذیر باقی بمانند. رقبا به حوزه های انتخابیه جدید می پیوستند تا متصدیان و رهبران حزب را شکست دهند.

در طی این تحولات، مبارزات سیاسی پرهزینه تر می شدند. توسعه تلویزیون به دنبال جنگ جهانی دوم باعث شد که انجام مبارزات ریاست جمهوری (و همچنین مبارزات کنگره) بسیار گران تمام شود. از نظر نامزدهای سیاسی این به معنی وابستگی بیشتر به منافع ویژه سازمان یافته و اهداکنندگان ثروتمند بود. این همچنین به معنای آن بود که نامزدها باید خود را از طریق پویش های رسانه ای کاملاً منظم، دقیق طراحی شده و گران قیمت به مردم عرضه کنند. تصویر عمومی^۱ به اندازه جوهر و واقعیت امور حائز اهمیت شده بود.

بنیان گذاران بیش از همه از قدرت، یعنی تسلط برخی از افراد بر دیگران ترس داشتند. قدرت به خودی خود وجهی طبیعی برای حکومت بود و تنها از طریق توافق متقابل وجه قانونی پیدا می کرد. آنها معتقد بودند که اگر قدرت حکومت محدودیتی نداشته باشند، به استبداد، هرج و مرج یا حکومت اوباش مبدل می شود. قدرت بایستی در میان بخش های جامعه توزیع می شد تا هیچ گروهی نتواند بر گروه های دیگر تسلط یابد و حقوق دیگران را سلب کند. بنابراین، بنیان گذاران تلاش کردند تا از طریق قوای مقننه، قضائیه و مجریه یک دولت ملی که در چارچوب یک نظام فدرال فعالیت می کرد، تعادل ایجاد کنند. در واقع ایالات باید به عنوان آزمایشگاه دموکراسی عمل می کردند.

آنها تصور می کردند دولت جدید فدرال به عنوان داور در قضاوت درباره منافع مختلف حوزه ای (منطقه ای)، اقتصادی و اجتماعی کشور خدمت می کند. قدرت قهری دولت باید نسبتاً ضعیف باقی بماند، اگرچه برای تجارت ملی، گسترش سرزمین، مهاجرت، روابط با

سرخ‌پوستان و روابط دیپلماتیک با سایر کشورها لازم بود. دولت در سطوح فدرال، ایالتی و محلی قرار بود توسعه اقتصادی را از طریق منشور و تخصیص یارانه به شرکت‌های خصوصی تقویت کند، درحالی‌که از حفظ حاکمیت قانون اطمینان حاصل می‌کرد.

هنگامی که الکساندر همیلتون پیشنهاد ایجاد یک بانک مرکزی، تعرفه‌های بالا و مالیات‌های داخلی را داد، این تنش بین قدرت‌های دادرسی و قهری دولت در اوایل تاریخ کشور ظاهر شد. مخالفان وی، توماس جفرسون و جیمز مدیسون، با گسترش قدرت‌های قهری دولت، طرح همیلتون را تهدیدی برای آزادی قلمداد کردند. منازعات در مورد نقش مناسب دولت فدرال در آمریکای قبل از جنگ داخلی بر سر حذف سرخ‌پوستان در غرب می‌سی‌سی‌پی، بانکداری، تعرفه‌ها، حقوق ایالت‌ها و از همه مهم‌تر برده‌داری شدت گرفت. غالباً حدود مرز اختلاف‌نظرها از هم قابل تشخیص نبود. به عنوان مثال، برده‌داران جنوبی درباره حقوق ایالت‌ها استدلال می‌کردند، درحالی‌که اصرار داشتند که دولت فدرال برده‌های فراری را در ایالت‌های شمالی به صاحبان خود در جنوب بازگرداند.

صنعتی شدن، ظهور شرکت‌های ملی و فراملی، بازار ملی، حفاظت از منابع طبیعی، درگیری کارگری، شهرنشینی و سایر مشکلات اجتماعی باعث شد اصلاح‌طلبان و بسیاری از عموم مردم خواستار گسترش اختیارات فدرال شوند. این مستلزم گسترش اختیارات دولت برای تنظیم شرکت‌ها، حمایت از مصرف‌کنندگان، حفظ منابع طبیعی و حمایت از حقوق کار بود. گسترش بیشتر قدرت فدرال طی دهه ۱۹۳۰ با ایجاد دولت رفاه مدرن از طریق تأسیس تأمین اجتماعی، بیمه بیکاری و بیمه غرامت کارگران صورت گرفت. جنگ جهانی دوم و جنگ سرد متعاقباً نقش پررنگ‌تری به دولت فدرال بخشید. فعالان حقوق مدنی خواستار دخالت فدرال در امور ایالتی برای پایان دادن به تبعیض نژادی و حمایت از حقوق مدنی سیاه‌پوستان شدند که نتیجه آن رشد اندازه دولت و نقش آن در اقتصاد بود. کسانی که از گسترش دولت فدرال و گسترش قدرت‌های قهری دولت حمایت می‌کردند، آنها را برای حفظ آزادی و تأمین حقوق برابر همه شهروندان مناسب و ضروری می‌دانستند.

رشد دولت فدرال در قرن بیستم به موضوعی اصلی در سیاست مدرن آمریکا تبدیل شد. بحث حزبی درباره نقش مناسب، وسعت و ماهیت دولت و همچنین هدررفت‌های فدرال، کسری بودجه و بدهی ملی باعث انشعاب احزاب سیاسی و رأی‌دهندگان عمومی شد. منافع ویژه‌ای که از مقررات دولت، هزینه‌های رفاهی، قراردادهای دولتی و حمایت از

محیط زیست و مصرف کننده حاصل می شدند، مورد حمله سیاسی قرار گرفتند.

در حالی که مشخصات بحث های سیاسی در قرن بیستم و بیست و یکم تغییر می کرد، اما انشعاب حزبی به هیچ وجه در تاریخ سیاسی آمریکا جدید نبود. قطب بندی سیاسی بحث های اولیه درباره بانک ملی، گسترش سرزمین، برده داری، مقررات فدرال، مداخله نظامی، حقوق رأی و قدرت اجرایی را تنظیم می کرد. با این حال، آنچه در کل ثابت بود، اعتقاد به نظم قانون اساسی بود که در دیدگاه بنیان گذاران تجسم یافت.

ثابت شد که این برهه ماندگارترین میراث و بزرگ ترین دستاورد بنیان گذاران ملت جدید آمریکا است. این توافق که باید از اصول قانون اساسی حمایت شود، حتی اگر این اصول به گونه دیگری تفسیر شوند، یک آزمایش منحصربه فرد در دولت جمهوری بود که برای بیش از دویست سال گذشته دوام آورده است. درگیری حزبی، برده داری، یک جنگ داخلی و دو جنگ جهانی چالش های بسیاری را برای این نظم مبتنی بر قانون اساسی ایجاد کرد. با این وجود، در طول این اشفته گی، انتخابات منظم ادامه داشت، نمایندگان به سمت خود انتخاب شدند و دولت به فعالیت خود ادامه داد.

بنیان گذاران فهمیدند که جمهوری های مبتنی بر قانون اساسی از نظر ماهیت شکننده هستند. تعداد کمی از آنها بقاء یافته بودند. فساد، عوام فریبی، جنگ و اشفته گی اقتصادی منجر به براندازی آزادی و ظهور استبداد شد. تاریخ مملکت شکست جمهوری ها بود. بنیان گذاران، که به خوبی از این ناکامی ها آگاه بودند، معتقد بودند که جمهوری مبتنی بر قانون اساسی گرچه ناقص، لیکن همچنان بهترین نوع حکومت است. آمریکایی ها در این دیدگاه مشترک هستند، اعتقادی که دیگران با آن مخالفت کرده اند. دموکراسی آمریکا در قرن بیست و یکم با چالش های جدیدی روبه رو است. درک اینکه ما از کجا آمده ایم و درک تاریخ سیاسی ما به ما کمک می کند تا با این چالش های جدید روبه رو شویم.